

تحلیل و سنجش مفهوم «یقین اخلاقی» در فلسفه غرب (رویکردی تاریخی)

محمدسعید عبداللهی^۱، محسن جوادی^۲، محمد لگنهاوزن^۳

چکیده

«یقین اخلاقی» در شمار مفاهیم کاربردی است که امروزه به دغدغه بعضی فیلسوفان اخلاق و معرفت‌شناسان بدل گشته است. در دهه‌های گذشته، فیلسوفان با رویکردهایی مختلف به این مفهوم نگریسته‌اند، اما گاه بدلیل توجه نداشتن به خاستگاه و سیر تاریخی این مفهوم، و نیز نادیده گرفتن کاربست آن در زمینه‌های تاریخی، مذهبی و حقوقی، فهمی نادرست و غیردقیق از این اصطلاح بمیان آمده است. ژان گرسون، الهیدان فرانسوی، اصطلاح یقین اخلاقی را برای سطحی مناسب از یقین ابداع نمود. بعدتر، دکارت یقین اخلاقی را یقینی دانست که برای تنظیم رفتار کافی باشد و به ما درباب مسائل مربوط به زندگی کمک کند. از طرفی، جان لاک نیز یقین مطلق و یقین اخلاقی را در مفهوم «یقین واقعی» خود گنجانده است. مفهوم یقین اخلاقی، در سپهر دین مسیحیت نیز مسیری جالب پیموده. در اصطلاح قانون کلیسایی، یقین اخلاقی برای توصیف وضعیت ذهنی قاضی بکار میرود؛ یعنی جایی که قاضی باید یقین پیدا کند که آیا متهم، در حقیقت مجرم است یا نه. در این نوشتار، پس از اشاره به نخستین کاربردهای این مفهوم در تاریخ اندیشه مغرب‌زمین، ضمن یک جستجوی تاریخی-فلسفی و بررسی سیر تطور مفهوم «یقین اخلاقی»

۱. دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول)؛ m.saied.abdollahi@ut.ac.ir

۲. استاد گروه فلسفه اخلاق، دانشگاه قم، قم، ایران؛ javadi-m@qom.ac.ir

۳. استاد مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران؛ legenhouse@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۳/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۴/۱۳ نوع مقاله: پژوهشی



را در دوره‌های مختلف، نشان خواهیم داد که این مفهوم از قرن چهاردهم و نخستین کاربرد آن در آثار گرسون، تاکنون چه سیر پر افت‌وخیزی را پیموده است. همچنین در این مسیر، روشن خواهد شد که این اصطلاح فلسفی، پس از سفر تاریخی خود و حضور در قلمروهای مختلف، امروزه در معرفت‌شناسی اخلاق چه جایگاهی بدست آورده، و چگونه از گذر قرن‌ها، در دهه‌های اخیر، رویکرد ویتگنشتاینی به این مفهوم، دست برتر را پیدا نموده است.

کلیدواژه‌گان: یقین اخلاقی، یقین متافیزیکی، معرفت، ژان گرسون، ویتگنشتاین.

* * *

مقدمه

«یقین» معنایی پربسامد است که با نگاهی به سیر تاریخی آن، از یونان باستان تا دوره معاصر، سیری پر افت و خیز داشته است. تلاش برای بدست آوردن یقین، نقشی اساسی در تاریخ فلسفه داشته است؛ بعضی فیلسوفان آنگونه یقینی را که ارمغان معرفت ریاضی است، هدف قرار داده و بر این باورند که فلسفه نیز باید چنین مسیری را بپیماید. افلاطون معتقد بود هندسه که رهاوردش یقینی ریاضیاتی است، انسانها را بسوی حقیقت کشانده و یافته‌های فلسفی را که در برخی موارد، مسیری اشتباه میپیمایند، بسمت تعالی هدایت میکند (Reed, 2011). دکارت نیز گمان میکرد روش فلسفی‌یی که بشکل ریاضی پیش رفته و همه چیز را بشکل دقیق برشمرده و مرتب میسازد، دربردارنده هر آن چیزی است که به قواعد ریاضیات یقین میبخشد (Descartes, 1985: p. 121). بنابراین، تحلیل و بررسی واژه «یقین»، به اندازه‌یی دشوار است که به‌آسانی بر زبان معرفت‌شناسان جاری نشود. دلایل بسیاری برای این امر وجود دارد: یکی آنکه، انواعی مختلف از یقین وجود دارد که بدشواری میتوان آنها را از هم باز شناخت؛ دیگر آنکه، رسیدن به یقینی که بعضی از معرفت‌شناسان به آن اشاره دارند، بسیار سخت است؛ سوم اینکه یقین دو بعد دارد، به یک باور، میتوان بصورت فردی در یک لحظه خاص یقین پیدا کرد، یا میتوان در مدت زمانی طولانیتر، در نظامی از باورها بدان یقین رسید (Reed, 2011).

ما در این مقاله در پی آنیم که فهم هرچه بهتر و بیشتری از مفهوم «یقین اخلاقی»^۱ و سیر تاریخی-فلسفی‌یی که این اصطلاح پیموده، بدست آوریم؛ اصطلاحی که در دهه‌های گذشته، در میان معرفت‌شناسان و فیلسوفان اخلاق اهمیتی بسیار یافته و آنها را بر آن داشته تا با

1. Moral Certainty

رویکردهای مختلف، این مفهوم را ارزیابی کنند. علاقمندان به پژوهش در این مسیر، بدنبال بدست آوردن لوازم و نتایجی هستند که بتوانند برخی مشکلات معرفتی امروز خود را در پرتو فهم هرچه بهتر مفهوم «یقین اخلاقی»، از میان بردارند. نگاهی گذرا به مقاله‌های یک دهه اخیر با کلیدواژه «یقین اخلاقی»، گواه کاربست این لوازم و نتایج در قلمروهای مختلف، مانند فلسفه اخلاق است.

امروزه و با توجه به رویکردهای مختلف، فیلسوفان تعریفهای بسیاری از این مفهوم بدست داده‌اند. برای نمونه، برخی این مفهوم را چنین توضیح داده‌اند: باری، یقینهای اخلاقی وجود دارند، بمعنای گزاره‌هایی در اخلاق که حق داریم هر دلیلی که برای شک در آنها بوجود بیاید، را کنار بگذاریم؛ بعنوان مثال، این ادعاهای کلی که قتل، تجاوز جنسی، تروریسم، کودک‌آزاری، قربانی کردن انسان و شکنجه، نادرستند، یا ادعاهای خاص مبنی بر اینکه این قتل، این تجاوز، این اقدام تروریستی یا ... نادرست است. بنابراین، هر دلیلی که ممکن است برای شک درباره هر یک از این ادعاها ارائه شود، با آن ادعا وارد نوعی مسابقه اعتبار شده و مردود میشود (Chapell, 2015: p. 189) نمونه‌ی دیگر که بسیاری از پژوهشگران برای نشان دادن مفهوم یقین اخلاقی از آن بهره می‌برند این گزاره است: «کشتن کودکان نادرست است». فیلسوفان گاه سخن از مطلق بودن این یقینها میان می‌آورند، گاه نیز آنها را نسبی میدانند. همچنین، پژوهشگران اخلاق درباب جهانی یا محلی، طبیعی یا غیرطبیعی، نسبی یا مطلق بودن این گزاره‌های یقینی، نزاعهایی جانانه پیش کشیده‌اند. نکته‌ی که گاه از آن غفلت شده، اهمیت سیر تاریخی-فلسفی این اصطلاح در قرنهای گذشته است. این تلاشی است برای روشن نمودن این مسیر و پی بردن به برخی از زوایایی که در فهم معنای «یقین اخلاقی»، از آنها غفلت شده است.

سیر تطور تاریخی و قلمروهای مفهوم «یقین اخلاقی»

۱. نخستین کاربردها

گروهی از فیلسوفان، نخستین کاربردهای مفهوم «یقین اخلاقی» را به فلسفه دکارت برمیگردانند، که با توجه به نکاتی که در ادامه می‌آید، سخنی دقیق نیست. باری، معمولاً گفته‌اند دکارت، یقین «متافیزیکی» و «اخلاقی» را از یکدیگر بازمیشناخت و یقین اخلاقی را از نظر کیفی (نه کمی) از یقین متافیزیکی متمایز مینمود و بدان توجهی ویژه داشت. همچنین در اندیشه فیلسوفانی همچون دکارت، محور اصلی بحث، پیرامون

معرفت و یقین اخلاقی درباب زندگی عملی‌یی است که ما را راهنمایی و هدایت میکند (Hafbus, 1974: p. 594). اما باید توجه داشت که مفهوم یقین اخلاقی پیش از دکارت و پس از او نیز یک سیر تاریخی پر فراز و نشیب داشته است.

از نظر تاریخی، این ایده، یعنی سخن گفتن درباب یقین و انواع آن را شاید بتوان بشکلی به ارسطو برگرداند. او در اخلاق نیکوماخوس^۱ سطوحی مختلف از «دقت»^۲ را از یکدیگر باز می‌شناسد که درباب موضوعات گوناگون اعمال میشوند. بنظر وی، نوع نگاه ما به مسائل عملی، باید متفاوت از رویکرد ما به دیگر مسائل، مانند ریاضیات باشد. ارسطو در کتاب اول و فصل سوم، تأکید میکند که پرداختن صحیح به مسائل مختلف، مستلزم آگاهی از دقت خاص آنهاست، زیرا مشخصه یک انسان آگاه آنست که در هر طبقه‌یی از چیزها، دقیقاً تا آنجا که طبیعت موضوع اجازه میدهد، دنبال دقت باشد (Aristotle, 1966: 1094b, 3). روشن است که ارسطو نه درباب مفهوم «یقین»، بلکه در مورد مفهوم «دقت» مینویسد، اما بعضی اشاره به نام او در این بحث را بوجه ندانسته‌اند، زیرا واژه‌یی که او برای معنای «دقت» بکار برده، واژه «akribeia» است که در ترجمه‌های قرون وسطایی اخلاق نیکوماخوس، به واژه لاتین «certitudo» ترجمه شده است (Hahn, 2019: p. 300). اگرچه برخی به این نکته در اندیشه ارسطو توجه داده‌اند، اما باز هم باید با دقت و با دیده تردید بدان نگریم، چراکه شاید مراد ارسطو چیزی دیگر باشد.

با اینهمه، گو اینکه متفکران قرون وسطی این تمایز ارسطویی را پیش چشم داشتند و آنها نیز سطوح مختلف یقینی که افراد میتوانند به آن دست یابند را دست‌مایه تأمل خویش قرار دادند. آنها دریافته‌اند که یقین به چیزی را میتوان در زمینه‌های مختلف جستجو کرد؛ برای مثال، در زمینه‌های متافیزیکی، فیزیکی یا اخلاقی. بر همین اساس، آنها میان یقین متافیزیکی، فیزیکی و اخلاقی تمایز نهادند. یقین اخلاقی، آن نوع یقینی نیست که توسط براهین ریاضی پدید می‌آید، یقین اخلاقی برخاسته از بررسی احتمالات مختلف و جا باز نمودن و مجال دادن به عمل اخلاقی مناسب و کافی است، و هر کس این مسئله را انکار نماید، توانایی بشر در تلاش برای دستیابی به خیر و داشتن یک زندگی با فضیلت را انکار کرده است (Ibid., p. 301).

بنابراین، فیلسوفان و دیگر کسانی که از این مفهوم بهره میگیرند، با چالشی مهم در توضیح و تحلیل آن مواجهند. پاسخ به این پرسش که یقین داشتن چگونه حالتی است، چه مراحل دارد و چه باید بر یک انسان بگذرد تا به چنین حالتی دست یابد؟ فهم مفهوم یقین و یقینی

1. *Nicomachean Ethics*
2. Precision

بودن یک امر، حتی در باب موضوعات علمی نیز تا اندازه‌ی مشکل است. یقین و مشکلات تحلیل آن، سابقه‌ی طولانی در تاریخ تفکر دارد. پاره‌ی از انواع یقین که امروزه مورد بحث و گفتگوست، در دوران باستان هرگز مطرح نبوده است. یقین مطلق، یعنی آن حالت ذهنی که بطور کامل هرگونه احتمال خلاف آن را حذف میکند، امتیازی بوده که تنها به چند موضوع اختصاص میدادند؛ موضوعاتی مانند منطق و ریاضی. در یک سیر تاریخی از دوره باستان تاکنون، سطوحی مختلف از یقین مطرح شده و بهمین دلیل، بررسی مفهوم «یقین اخلاقی» در سیر تاریخی خود و نحوه دستیابی به آن، اهمیتی دو چندان می‌یابد.

۲. ژان گرسون و قلمرو دینی

حال اگر بخواهیم بشکلی دقیقتر از خاستگاه پدید آمدن اصطلاح «یقین اخلاقی» سخن بگوییم، آنگونه که برخی فیلسوفان تذکر داده‌اند، باید به نام ژان گرسون،^(۱) الهیدان فرانسوی، اشاره کنیم. گروهی از اندیشمندان بر این باورند که ژان گرسون در پی آن بود که در مقابل یک دوراهی، پاسخی بیابد و درست بهمین دلیل، اصطلاح «یقین اخلاقی» را پیش کشید.

فلسفه مدرسی، الهیات مسیحی را با فلسفه یونان باستان ترکیب نمود. در این میان، اندیشه ارسطو نقشی محوری برای متافیزیک و معرفت‌شناسی ایفا کرد. در آن زمان، ایجاد نوعی فلسفه اخلاق با هدف یافتن زمینه‌های عقلانی برای چگونگی رفتار اخلاقی، هدفی بزرگ بود. رویکرد درست و معیار، مطالعه موارد واقعی خاص و استخراج اصول کلی برای رفتار اخلاقی بود. این رویکرد تا به امروز نیز یک روش رایج در اخلاق، بویژه در اخلاق تجارت، اخلاق زیستی و اخلاق هوش مصنوعی است. در این روش و روشهای مانند آن، باید بفهمیم بهترین دلایل برای رفتارهای اخلاقی کدامند.

در دوران رنسانس، این روش توسط دو رویکرد شک‌محور بچالش کشیده شد؛ نوپرونیسم^(۲) و احتمال‌گرایی.^۱ نوپرونیسم قابلیت سنجیدن دلایل مختلف برای اقدام علیه یکدیگر با هدف تعلیق داوری را زیر سؤال برد. احتمال‌گرایان، بدینی کمتری داشتند و استدلال کردند که میتوان با وجود ندانستن بهترین دلایل، بشرط رعایت معیارهای عقلانیت کافی، اخلاقی عمل کرد. نوپرونیسم و احتمال‌گرایی دریافتند که ما بدون اطلاع از بهترین دلایل، در شرایط عدم قطعیت عمل میکنیم و به چنین عملی نیاز داریم. اما مشکل مهم این بود که مردم در این شرایط، در اعمال خود بیش از اندازه مضطرب میشدند (Hubert, 2024: p. 5).

1. Probabilism



عبداللهی، جوادی، لگنهاوزن؛ تحلیل و سنجش مفهوم «یقین اخلاقی» در فلسفه غرب (رویکرد تاریخی)

ژان گرسون سعی کرد این معضل را حل کند و توجه داد که اگرچه داشتن معرفت خطاناپذیر در فرایندهای تصمیم‌گیری، غیرواقعی مینماید، اما میتوان برای رفتار خود، معرفت کافی را هدف قرار دهیم تا به گرفتاریهای دیگر دچار نشویم، یعنی وجدانی آرام داشته باشیم. او اصطلاح یقین اخلاقی^۱ را برای سطحی مناسب از یقین، یعنی اعمال اخلاقی‌یی که گناه تلقی نمیشوند، ابداع کرد (Ibid., p. 6). گرسون مینویسد:

یک گونه «یقین اخلاقی» وجود دارد که برای هدف ما لازم و کافی است. ما این گونه یقین اخلاقی را زمانی داریم که در یادآوری و آزمودن وجدان خویش، درمی‌یابیم که کاری انجام داده‌ایم که هم صلاح‌دید خودمان و هم توصیه‌های خوب دیگران، آن را پیشنهاد میدهند... (Gerson, 1883: p. 57).

بیاور گرسون، اساساً سه راه برای رسیدن به «یقین اخلاقی» وجود دارد: از طریق افراد دیگر، از طریق مطالعه کتاب مقدس، با استفاده از قوه عقل خود (Ibid., p. 40).

هوبرت توجه گرسون درباب یقین اخلاقی را شبیه توجیه ارسطو در مورد باورهای رایج بعنوان مقدمات در استنتاج دیالکتیکی میداند؛ جایی که ارسطو میگوید: باورهای رایج چیزهایی هستند که همه یا اکثر مردم یا خردمندان، و در میان خردمندان توسط همه یا بیشتر یا شناخته شده‌ترین آنها، برسمیت شناخته میشوند. ارسطو نیز بر مردم تأکید میکرد، اما بدلائل آشکار، مسئله دین را بعنوان وسیله‌یی برای توجیه، نیفزود. از نظر او، بنظر میرسد عقل بیشتر نقش خود برای استنتاج یا توجیه اصول اولیه را با شهود بازی میکند (Hubert, 2024: p. 6).

گرسون معتقد است اگرچه، همانطور که اغلب اتفاق می‌افتد، ممکن است شک و تردیدهای جزئی به ذهن ما خطور کند، اما باید این شبهات را دفع کرده و خود را وادار سازیم برخلاف آنها عمل کنیم. اینگونه شک و تردیدها، شکهایی جزئی نامیده میشوند. با این حال، برخی از دلایل یا افکار به ذهن خطور میکنند که منجر به تردید میشوند، اما هنوز هم نخستین داوری بسیار یقینی بنظر میرسد. حال، اگر هر دو طرف مسئله‌یی به یک اندازه محتمل بنظر برسند، باید دست از کار کشیده و بکمک عقل، یا مشورت با دیگران، یا با الهام الهی که از طریق دعا بدست می‌آید، فرصت و زمینه تصمیم‌گیری بیشتری پیدا کنیم، زیرا تا زمانی که شخص در چنین حالتی، امنیت را برای خویش به‌ارمغان نیاورده است، همواره با خود می‌اندیشد که داوری بدی کرده و هرگز احساس راحتی و آرامش نخواهد کرد (Gerson, 1883: pp. 57-58).^(۳)

1. Certitudo moralis (لاتین)

اما برغم نکات یاد شده، یقین اخلاقی هنوز برای افراد جای تردیدی جزئی باقی میگذارد، زیرا همیشه درجه‌ی هرچند کم، از عدم یقین وجود دارد. با این حال، یک دیندار میتواند بر اساس یقین اخلاقی عمل کند و نباید از خطا و گناه بودن رفتار خود، بر اساس یقین اخلاقی، هراس داشته باشد، زیرا در مورد رفتار مورد نظر و داوری شخص، هر کاری که میتوان انجام داد و در نظر گرفت، رعایت شده است. اگر شخص دیندار نکات یاد شده را درک نکند، نتیجه این خواهد بود که فردی ناراضی باقی میماند و از انجام کاری مشکوک و گناه‌آلود میترسد؛ حتی زمانی که هر کاری که از نظر انسانی ممکن بوده را برای رفتار اخلاقی خود انجام داده باشد. همانند شکاکان پیرونیکی و نوپیرونیکی، هدف گرسون آرامش ذهن و روان شخص دیندار بود. بنابراین، بر خلاف شک‌گرایان پیرونیکی که تصور میکردند با تعلیق داوری به آرامش میرسند، گرسون پیشنهاد داده که بشکلی معقول، یقین را پایین بیاوریم تا برای یک مسیحی معتدل، مناسب باشد و بدون اینکه از دیگر مشکلات رنج ببرد، اخلاقی عمل نماید.

پس از آنکه گرسون اصطلاح یقین اخلاقی را ابداع کرد، این اصطلاح به مفهوم معیار در فلسفه مدرسی تبدیل گردیده و به‌اندازه‌ی رایج شد که حتی منتقدان سر سختی مانند دکارت، آن را بدون هیچ محذور اخلاقی بکار بردند (Hubert, 2024: p. 7).

۳. دکارت و قلمرو معرفتی

پس از ژان گرسون که در بازه قرن چهاردهم و پانزدهم میلادی میزیست و بررسی دیدگاه او در باب یقین اخلاقی، اکنون به انتهای قرن پانزدهم تا نیمه قرن شانزدهم رفته و به دیدگاه دکارت^۱ در مورد یقین اخلاقی میپردازیم. دکارت مفهوم یقین اخلاقی را بطور ضمنی در گفتار در روش^۲ (۱۶۳۷) و بصراحت، در اصول فلسفه^۳ (۱۶۴۴) بکار برده است. برای نمونه، وقتی به بخش سوم کتاب گفتار در روش مینگریم، با حال و هوای نوشته‌های ژان گرسون که پیشتر بدان اشاره شد، مواجه میشویم؛ جایی که دکارت معتقد است چون در زندگی روزمره، اغلب باید بدون درنگ عمل نماییم، این یک حقیقت یقینی است که وقتی تشخیص درستترین آراء در توان ما نیست، باید محتملترین نظر را دنبال کنیم. حتی زمانی که هیچ عقیده‌ی محتملتر از دیگر عقاید بنظر نمیرسد، باز هم باید برخی را برگزینیم و پس از انجام این کار، باید آنها را نه از نظر عملی مشکوک، بلکه بعنوان

1. Rene Descartes (1596-1650)
2. *Discourse on the Method*
3. *Principles of Philosophy*



عبداللهی، جوادی، لگنهاوزن؛ تحلیل و ستجش مفهوم «یقین اخلاقی» در فلسفه غرب (رویکرد تاریخی)

واقعیت‌ترین و یقین‌ترین امور بدانیم، چراکه دلیلی که ما را وادار به پذیرش آنها کرده، خود درست و یقینی است (Descartes, 1985: p. 123).

دکارت در تلاش است تا با توجه به نحوه زندگی ما و درجه‌بندی یقین، راه‌حلی ارائه نماید. بهترین کار، پی بردن به حقیقت و یقینی صددرصدی است، اما او در این وضعیت بدنبال بدست دادن دستورالعملی برای تنظیم درجه یقین است. بنابراین، با توجه به نکات دکارت، از آنجاییکه ما نیاز به تصمیم‌گیری سریع در زندگی عملی خود داریم، اغلب زمان کافی برای بررسی کامل افکار خویش نداریم و حتی اگر داشته باشیم نیز ممکن است حقیقت را کشف نکنیم. در این مورد، باید محتمل‌ترین امر را دنبال کرد و یکی از گزینه‌های موجود را انتخاب نمود. اگر با دلیل موجه این کار را انجام دادیم، میتوانیم از نظر اخلاقی به درستی داوری درباب آن مسئله، یقین اخلاقی داشته باشیم.

نکته اصلی دکارت اینست که اعمال ما، دست‌کم از نظر معرفتی، آن زمان توجیه میشوند که از نظر اخلاقی به آنها یقین داشته باشیم. اما گرسون امر قویتری را در نظر داشت، یعنی برخی اعمال که یقین اخلاقی به آنها داریم، از نظر اخلاقی، موجه نیز هستند؛ اگر جز این باشد، در رفتار خود دچار مشکل میشویم. اما دکارت در پی آنست که هر گزاره‌یی را که میتوان در آن شک کرد، بعنوان گزاره نادرست مطلق تلقی کند. او میگوید: برای مدتی طولانی مشاهده کرده بودم که در زندگی عملی، پاره‌یی اوقات لازم است بر اساس آرائی عمل کنیم که غیریقینی هستند، اما از آنجاییکه اکنون میخواهم خود را صرفاً وقف جستجوی حقیقت کنم، لازم دیدم که یکسره برعکس عمل کرده و هر چیزی را که بتوانم کمترین شک را در آن تصور کنم، رد کنم تا اینکه ببینم آیا چیزی را باور میکنم که شک ذره‌یی نیز در آن راه نداشته باشد (Ibid., pp. 126-127). دکارت شک روش‌شناختی خود را معرفی میکند؛ او برای دستیابی به معرفت یقینی میپرسد: آیا اصلی بنیادین وجود دارد که بتوانیم تمام معرفت و فلسفه را بر آن بنا کنیم؟

دکارت در بخش چهارم گفتار در روش، تمایز میان «یقین اخلاقی» و «یقین متافیزیکی»^۱ را چنین روشن میسازد:

اگر هنوز کسانی هستند که با دلایلی که آورده‌ام، به هستی خداوند و روح خویش یقین نیاورده‌اند، باید بدانند که وجود چیزهای دیگر -مانند تن، زمین، ستارگان و مانند آنها- که شاید بیشتر به آنها اطمینان دارند، کمتر یقینی باشند، زیرا هر چند اخلاقاً این امور را میتوان یقین موجود دانست،

1. Metaphysical certainty

اما هرگاه شخص عاقل، یقین متافیزیکی را در نظر بگیرد، ناچار تصدیق خواهد کرد که وقتی انسان در خواب، تنی و زمینی و ستارگانی که حقیقتی نیز ندارند را میبیند، در حال رؤیا در وجود آنها شک نمیکند. بر همین قیاس، به آنچه در بیداری حس میکند نیز نمیتواند مطمئن باشد، زیرا از کجا میتوان دانست که ادراکات هنگام خواب، غیرحقیقتیتر از محسوسات بیداری است؟ در صورتیکه در عالم رؤیا هم قوت وحدت آنها غالباً کمتر از بیداری نیست و هر قدر دانشمندان مطالعه کنند، گمان ندارم دلیلی بیابند که بتوانند آن شک را مرتفع کند، مگر اینکه از پیش وجود باری را مسلم بدانند (Ibid., pp. 129-131).^(۴)

بنابراین، بیاور دکارت، زمانی که هیچ زمینه عقلانی برای شک و تردید نداشته باشیم، میتوان گفت نسبت به یک ایده یا گزاره معین، یقین متافیزیکی داریم. او مدعی است که وجود خدا و روح انسان را از نظر متافیزیکی بشکل یقینی اثبات کرده است. از سوی دیگر، ادعاهای یقینی در زمینه اخلاق، قطعیت کمتری دارند، اما آنها نیز آن اندازه یقینی هستند که تنها بتوان بر اساس زمینه‌هایی غیرعقلانی و گزارف به آنها شک کرد. دکارت در گفتار در روش و اصول فلسفه بطور مستقیم، بر «یقین متافیزیکی» وجود خدا و وجود ذهن انسان، استدلال کرده است. از سوی دیگر، او درباب وجود جهان خارج و بدن انسان، نخست نشان داد که ما میتوانیم از نظر اخلاقی یقین بدست آوریم و در گام دوم، یقین اخلاقی و حتی ویژگیهای آن را تا اندازه یقین متافیزیکی، پیش برد (Hubert, 2024: p. 7).

دکارت در پایان کتاب اصول فلسفه به این مسئله میپردازد که بنای فلسفی او تا چه اندازه یقینی و همسو با داستان واقعی جهان است. وی در بند ۲۰۵، نتیجه میگیرد که توضیحاتش دست کم از نظر اخلاقی، یقینی بنظر میرسد؛ و یقین اخلاقی را به این صورت تعریف میکند:

یقین اخلاقی، یقینی است که برای تنظیم رفتار ما کافی است، یا به‌اندازه‌یی یقینی است که ما در مورد مسائل مربوط به رفتار زندگی خود داریم، که معمولاً هرگز در آن شک نمیکنیم (Descartes, 1985: p. 289).

دکارت تمایز خود را بر باورهای افراد متمرکز میکند. چیزهای زیادی در زندگی روزمره ما وجود دارد که دلایل خوبی داریم تا آنها را بدیهی بدانیم، چراکه برای ما مفید هستند، اگرچه درباب آنها یقین نداریم (Simmons, 2001). برای نمونه، اگر شخصی تا به حال، هیچگاه به

شهر اصفهان نرفته باشد، بدلیل تصاویری که پیشتر از آن شهر دیده و همچنین شهادت افراد دیگر، از نظر اخلاقی یقین دارد که این شهر وجود دارد، بنابراین با خیالی آسوده - اگرچه یقین صدردصد ندارد- بلیط برای رفتن به آن شهر را تهیه میکند. دکارت نیز نمونه‌ی مشابه دارد، او نیز قیاسی ارائه کرده که نشان دهد دیدگاه او از نظر اخلاقی یقینی است. تصور کنید یک پیام رمزگذاری شده وجود دارد و شما کلیدی دارید که میتواند این پیام را به متنی معقول رمزگشایی کند، یعنی رشته‌ی از کلمات که از نظر گرامری صحیح و معنادار هستند. در این صورت، میتوانید به درستی عمل کنید، یقین اخلاقی داشته باشید؛ به این بیان که فراتر از هرگونه شک معقول، و برای همه اهداف عملی خود، یقین داشته باشید که این کلید درست عمل میکند، اگرچه از نظر منطقی و فیزیکی ممکن است نویسنده آن پیام، از کلیدی متفاوت استفاده کرده باشد که پیامی متفاوت نیز در پی داشته باشد. دکارت در این تمثیل، بدنبال اثبات این نکته است که ما میتوانیم از نظر اخلاقی، درباب صدق بدیهیاتی که در اصول فلسفه معرفی میکند، یقین داشته باشیم، زیرا آنها بطور منسجم، جهان طبیعی را رمزگشایی کرده و توضیح میدهند. همچنین در این زمینه شاید بتوان گفت یقین اخلاقی با استنتاج بهترین تبیین^۱ مرتبط است؛ به این بیان که: بهترین تبیین در مورد اینکه یک کلید خاص یک پیام رمزگذاری شده را به یک متن معقول رمزگشایی میکند، اینست که این کلید، کلیدی مناسب است. با توجه به دقت و موفقیت سیستم دکارت، این سیستم رفتار جهان را به بهترین شکل توضیح میدهد. شاید بتوان این وضعیت را استنتاج بهترین رفتار اخلاقی^۲ نامید (Hubert, 2024: p. 8).

دو تفاوت میان دکارت و گرسون

پیشتر به دیدگاه گرسون و تلقی او از این مفهوم، بعنوان مبدع مفهوم یقین اخلاقی پرداختیم. اکنون باید توجه داشت که استفاده دکارت از مفهوم یقین اخلاقی، از دو جنبه مهم با گرسون متفاوت است. نخست اینکه، دکارت یقین اخلاقی را فراتر از زمینه فلسفه اخلاق بکار برده است. او در درجه اول، به ادعاهای وجودی درباب جهان طبیعی علاقمند بود. اگرچه ادعاهای وجودی درواقع به اعمال عملی ما مرتبطند، اما پیش شرطهای مواجهه با جهان هستند. دوم آنکه، دکارت برای یقین اخلاقی رتبه‌ی بالاتر از گرسون در نظر داشته است. برای همه مقاصد عملی، اصولاً میتوان درباب ادعاهای هستی‌شناسانه یقین اخلاقی پیرامون جهان تردید کرد، اما این شکها و شبهات، به ما برای باور نکردن

1. Inference to the Best Explanation
2. Inference to the best moral behavior



این ادعاها کمک نمیکنند. گرسون بر رفتار اخلاقی درست تمرکز کرده بود که به اندازه اعتقاد ما به دنیای بیرون، به درجه بالایی از یقین نیاز ندارد.

۴. جان لاک و قلمرو معرفتی

پس از دکارت و در قرن هفدهم، همچنان سخن از درجه‌های یقین و مفاهیم و اصطلاحاتی که اندازه یقین یک عامل را در حوزه‌ی خاص و استدلالهای خاص در آن حوزه، توضیح دهد، بسیار بود.^(۸) اندیشمندان در این دوران، تا حد زیادی موافق بودند که اظهارات نیز مانند برهانهای ریاضی، به بالاترین سطح یقینی که انسان میتواند به آن دست یابد، منجر میشود، همچنین، نمیتوان معیارهای معرفتی را برای رشته‌های دیگر، مانند علوم طبیعی، تاریخ، حقوق یا حتی دین، مطالبه کرد، اما همچنان در سه مورد اختلاف نظر داشتند: زمینه رسیدن به یقینهای اخلاقی، سطح رسیدن به یقین در یقینهای اخلاقی، و سطوح یقینهای کمتر از یقینهای اخلاقی (*Ibid.*).

جان لاک^۱ بدلیل بحثهایی مهم که در اینباره داشته، یکی دیگر از فیلسوفانی است که در ادامه رهگیری تاریخی مفهوم «یقین اخلاقی»، میتوان از او سخن گفت. او در جستاری در باب فاهمه بشری^۲ (لاک، ۱۳۸۷؛ همو، ۱۳۹۴) کوشیده تا مشخص سازد که انسان اندیشه‌های خود را چگونه بدست می‌آورد، سپس به این موضوع پرداخته که آیا میتوان به حواس اعتماد کرد یا نه؟ لاک با مشاهده برخی ناکامیهای دکارت در تبیین هستی، مکتب فلسفی دیگری را بنیان نهاد که هر چند متأثر از دکارت بود، اما در مجموع، در برابر فلسفه دکارت بشمار می‌آمد. فلسفه لاک فلسفیه‌ی است که بر خلاف فلسفه دکارت، اصالت را به تجربه میدهد و هرگونه مفهوم فطری و اصل عقلی پیشینی در ذهن را مردود میداند (کاپلستون، ۱۳۸۲: ۸۳). لاک کوشید محدوده درک یا فهم انسان را مشخص کرده و منابع معرفت انسان را مورد بررسی قرار دهد. او معرفت فطری یا ذاتی را تحلیل نموده و استدلال کرده که چنین معرفتی وجود ندارد و بطور کلی، منکر تصورات فطری شده است. بعقیده وی، ذهن هنگام تولد، همچون یک صفحه سفید، پاک است که ادراکات بوسیله تجربه بر روی آن نگاشته میشوند. لاک معتقد بود شناسایی ما بواسطه حواس حاصل میشود و ما هیچ تصور و معلوم فطری نداریم (پاپکین و استرول، ۱۳۸۰: ۲۹۲).

1. John Locke (1632-1704)
2. *An Essay Concerning Human Understanding*



وجه افتراق لاک و دکارت در اینباره آنست که دکارت تصور را چیزی کاملاً عقلانی در نظر میگرفت، درحالیکه لاک آن را تنها محصول تجربه میدانست. لاک میگفت: هر آنچه به آن می‌اندیشیم و هر آنچه به تصور ذهنی ما درمی‌آید، از طریق تجربه بدست آمده است. او اگرچه تمامی معرفت ما را از طریق محسوسات میدانست، یعنی محسوسات را منبع معرفت بحساب می‌آورد، اما برای آن محدودیتی نیز قائل بود؛ محسوسات تنها وجود اشیاء را به ما می‌شناسانند نه طبیعت یا ماهیتشان را (مگی، ۱۳۹۴: ۲۰۰-۱۹۶).

رهگیری مفهوم «یقین اخلاقی» در اندیشه لاک را باید در دیدگاه او درباب مفهوم «یقین واقعی»^۱ جستجو نمود. او یقین مطلق و یقین اخلاقی را در مفهوم «یقین واقعی» خود می‌گنجاند. بنابراین، با بررسی مفهوم «یقین واقعی» در جستاری درباب فاهمه بشری، میتوان به دیدگاه او در مورد یقین اخلاقی پی برد. از نظر لاک، بالاترین شکل یقین، از طریق معرفت بدست می‌آید، تا جایی که او معرفت را بعنوان ادراک توافق و عدم توافق ایده‌ها تعریف میکرد. ایده‌ها محتویات ذهن ماست و ما ظرفیت مقایسه این ایده‌ها را داریم. برای نمونه، ما یک ایده از عدد ۲ و یک ایده از عدد ۳ داریم. با مقایسه ایده‌های در این اعداد، متوجه میشویم که ۲ کوچکتر از ۳ است. بنابراین، میدانیم که ۲ کوچکتر از ۳ است. با وجود این، همه انواع معرفت به یک درجه از یقین نمی‌انجامند؛ لاک سلسله مراتبی از سه نوع معرفت را معرفی کرده است: معرفت شهودی،^۲ معرفت اثبات‌گر،^۳ و معرفت حسی^۴ (Locke, 1997: Book IV, Ch. II, §1-14).

استدلالات لاک برای انواع معرفت را در کتاب چهارم جستار میتوان دید. او استدلال میکند که از این نکات نتیجه میشود که معرفت ریاضی «معرفت واقعی» است (6) (*Ibid.*, Book IV, Ch. II, § 6). این استدلال، لاک را آماده می‌سازد تا سنت مفهوم یقین اخلاقی را در هم شکنند. او بطور مستقیم به این مفهوم اشاره نکرده اما نکته مهم اینست که یقین اخلاقی، ابتدا بعنوان درجه‌یی از یقین برای ادعاهای اخلاقی استفاده میشد که میتوان برای همه اهداف عملی به آن یقین داشت، ولی در اندیشه لاک، حوزه اخلاق امکان شکل بالاتری از یقین را فراهم می‌سازد، چراکه با ریاضیات هم‌تراز است و ادعاهای اخلاقی نیز قابل اثباتند. یک برهان اخلاقی صحیح، به یقینی واقعی که همان یقینی است

1. Real certainty
2. Intuitive knowledge
3. Demonstrative knowledge
4. Sensitive knowledge

که از اثباتهای ریاضی بدست می‌آید، می‌انجامد (Hubert, 2024: p. 10). به سخنان لاک در جستاری در باب فاهمه بشری - کتاب چهارم، فصل چهارم و فقره ۷ و ۸ - بنگریم:

این اصل در باب اخلاق نیز صحیح است و از اینرو نتیجه میشود که «معرفت اخلاقی» به اندازه ریاضیات، قابلیت داشتن «یقین واقعی» را دارد، زیرا یقین جز ادراک موافقت یا مخالفت ایده‌های ما نیست و چیزی جز ادراک چنین توافقی با مداخله ایده‌ها یا رسانه‌های دیگر نشان نمیدهد. ایده‌های اخلاقی ما، و همچنین ریاضیات، کهن‌الگوها هستند، و ایده‌های بسیار کافی و کامل. تمام توافق یا عدم توافقی که در آنها خواهیم یافت، معرفت واقعی، و همچنین در ارقام ریاضی، ایجاد میکند.

همانطور که مشخص است، لاک بر خلاف پیشینیان خود، درباره توانایی ما در دستیابی به «معرفت اخلاقی» بسیار خوش‌بین بنظر میرسد، به این بیان که واقعاً میتوان گزاره‌های اخلاقی مشابه گزاره‌های ریاضی را نشان داد. اما بعدتر متوجه شد که این امر امکانپذیر نیست.^(۶)

۵. قلمرو دینی و حقوقی (سنت قوانین کلیسای «کاتولیک مسیحی» و حقوق سکولار)

نکته مهمی که در بحث تاریخی در باب مفهوم یقین اخلاقی باید به آن توجه داد، اینست که واژه لاتین مفهوم «یقین اخلاقی» را «Moralis Certitudo» گفته‌اند. بهمین دلیل عده‌یی از نویسندگان - بطور مشخص، آنها که خاستگاه بحثشان دینی است - از عبارت «Moral Certitudo» استفاده میکنند. بنابراین، دو تعبیر انگلیسی Moral Certitudo و Moral Certainty به یک معنا هستند، با این تفاوت که تعبیر نخست، بار دینی و تاریخی بیشتری دارد. مفهوم یقین اخلاقی در مسیر تاریخی خود و در سپهر دین مسیحیت، مسیری جالب پیموده است. در اینجا به سیر تاریخی آن در سنت کلیسای کاتولیک اشاره میکنیم.

در اصطلاح قانون کلیسای کاتولیک رومی،^۱ اصطلاح «یقین اخلاقی» برای توصیف وضعیت ذهنی قاضی در یقین به اینکه آیا متهم در حقیقت مجرم است یا نه، یا اینکه اظهار ادعایی که توسط شاکی ارائه شده است واقعاً درست است یا خیر، استفاده میشود. یقین اخلاقی‌یی که بعنوان معیاری در سنت کاتولیک تفسیر میشود، از نظر تاریخی در حوزه فقه متعارف محدود نمیشود، بلکه در قوانین و محاکمات سکولار نیز به آن اشاره شده ولی بمرور دستخوش تغییر شده است. در جهان سکولار، امروزه بیشتر به معیارهای

1. Roman Catholic



عبداللهی، جوادی، لگنهاوزن؛ تحلیل و ستجش مفهوم «یقین اخلاقی» در فلسفه غرب (رویکرد تاریخی)

اثباتی متفاوت اشاره میکنند و استانداردهایی «فراتر از شک معقول داشتن»، در پرونده‌های کیفری استفاده میشود و غلبه با ادله و شواهد قاطع، روشن و قانع‌کننده است. بهمین دلیل، یقین اخلاقی تا اندازه زیادی به یک معیار انحصاری برای تصمیم‌گیری در باب پرونده‌های کلیسایی^۱ تبدیل شده است.

اما این انحصار چه نوع انحصاری است؟ آیا یقین اخلاقی رویکردی متفاوت به حقیقت در یک پرونده دارد؟ این وضعیت ذهنی قاضی کلیسا برای محکوم کردن متهم یا برعکس، آیا نیاز به شواهد و مدارک اثباتی ندارد؟ یا اینکه بحث از یقین اخلاقی بحثی لفظی است و کاربرد آن، استفاده از یک اصطلاح تا اندازه‌ی منسوخ شده که پارادایمهای تصمیم‌گیری را تغییر نداده و مدتها پیش، از خزینة واژگان قوانین سکولار^۲ کنار گذاشته شده است؟ (Hahn, 2019: p. 300).

بنابراین، یکی از تلاشهای برخی از فیلسوفان و الهیدانان برجسته، شناسایی، رهگیری و مقایسه این نکته است که یقین اخلاقی در اندیشه قاضیهای کلیسا، با معیارهای برهانی و مدرن مورد استفاده در قانونگذارهای سکولار، چه تفاوتی دارد و هر کدام چه محاسن و معایبی دارند؟ در نتیجه، آیا نیاز است کلیسای کاتولیک معیارهای خود را بازنگری نماید و بدنبال همگرایی بیشتر با قانونهای سکولار باشد، یا چنین احساسی نیازی از اساس واهی است؟^(۳)

در قانون مدون کلیسا، اصطلاح یقین اخلاقی، نخستین بار در قانون سال ۱۸۶۹ تدوین شد. برای صدور هر حکمی، قاضی باید از یقین اخلاقی نسبت به موضوعی که باید حکم صادر شود، اطمینان داشته باشد.

۱. قاضی باید این یقین را از اعمال و ادله بگیرد.

۲. قاضی باید مدارک را بر اساس وجدان خود ارزیابی کند، بدون اینکه لطمه‌یی به دستورات قانون، در مورد کارآمدی برخی از دلایل، بوجود آید.

۳. قاضی‌یی که نتوانسته به این یقین اخلاقی برسد، باید اعلام کند که حق خواهان محرز نیست و نتوانسته به این یقین دست یابد.

این قانون که بخشی از هنجارهای رایج در دادگاههاست، یقین اخلاقی را بعنوان معیار اثبات برای همه رویه‌های متعارف تعیین میکند و حتی الگویی اساسی برای پرونده‌های مربوط به ازدواج ارائه مینماید. همین امر به یک تفاوت عمده در قضاوت بشکل کلیسایی

1. Ecclesiastical cases
2. Secular law

و قانون سکولار رایج، اشاره دارد، چراکه حقوق سکولار و عمومی، استانداردهای اثباتی متفاوتی را در پرونده‌های مدنی و کیفری اعمال میکند. همچنین در بخشی از قوانین، در مورد یقین اخلاقی آمده است: برای دستیابی به یقین اخلاقی لازم الاجراء، غلبه ادله و قرائن کافی نیست، بلکه لازم است هرگونه شبهه احتمالی، اعم از قانونی یا واقعی، منتفی باشد (Ibid., pp. 307-308). در بحثهایی که درباب یقین اخلاقی مطرح میگردد، معمولاً براحتی گفته میشود که قاضی برای تصمیم‌گیری، باید به درستی یک پرونده یقین داشته باشد. اما قانون درباب چندوچون این یقین اخلاقی و درک آن، کمک چندانی نمیکند. براستی آنچه قانونگذار هنگام درخواست یقین اخلاقی از قاضیها طلب میکند، چگونه یقینی است؟ چه حالت ذهنی‌بی باید برای یک قاضی ایجاد شود و چگونه دریابد که بدان مرحله از یقین دست یافته که میتواند آسوده بگوید به این مسئله یقین اخلاقی دارم؟

اندیشمندان، چه آنها که خاستگاهی مذهبی داشتند و چه آنها که خود را مذهبی نمیدانستند، تصور میکردند در یقین پیرامون مسائل اخلاقی یا حقوقی، همواره جایی برای خطا وجود دارد و نمیتوان این اندیشه را از ذهن بیرون راند که گزاره‌هایی که بعنوان درست در این زمینه‌ها در نظر گرفته میشوند، ممکن است در واقع نادرست باشند. در همین راستا، آنتونی استانکیویچ،^۱ رئیس سابق «روتا روم»^۲ تذکر داده که یقین اخلاقی هر شبهه ممکن^۳ را رد نمیکند، بلکه هر شبهه معقول^۴ را از بین میبرد (Stankiewicz, 2005)؛ گو اینکه نزد برخی از کسانی که دلی در گرو سنت کاتولیک دارند نیز «یقین اخلاقی» تنها راه دیگری برای بیان معیار فراتر از شک معقول^۵ است. بنابراین، یقین اخلاقی بعنوان یقینی که باید معقول باشد، مدنظر قرار میگیرد. این نکته در فقه انگلیسی-آمریکایی در اواخر قرن هجدهم بوجود آمد. پیش از آن، هیئت‌های منصفه عمدتاً وظیفه داشتند صرفاً فراتر از هرگونه شک تصمیم بگیرند، بطوریکه آنها اغلب متهم را تبرئه میکردند، یعنی هر زمان که در طول داوری شک و شبهه‌یی (از جمله شکهای غیرمنطقی) پیش می‌آمد، نیز حکم به تبرئه داده میشد. اما امروزه فقط باید به شک و تردیدهای معقول توجه کرد. ظاهراً هر دو امر، یعنی «یقین اخلاقی» و «فراتر از شک معقول بودن»، دو دیدگاه کمی متفاوت درباب عملکرد عقل دارند. هر دو بعنوان یک قوه

1. Antoni Stankiewicz
2. Roman Rota
3. Possible doubt
4. Reasonable doubt
5. Beyond a reasonable doubt

عبداللهی، جوادی، لگنهاوزن؛ تحلیل و سنجش مفهوم «یقین اخلاقی» در فلسفه غرب (رویکرد تاریخی)



برای ارزیابی برهان، به عقل تکیه میکنند. بر اساس این ارزیابی، اعتقادی شکل میگیرد که شک معقول را پشت سر میگذارد تا به یقینی معقول از حقیقت در یک پرونده دست یابیم (Hahn, 2019: p. 311). جالب آنکه پیوس دوازدهم،^۱ در سالهای ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ م. خطاب به روتای رومی،^۲ بر یقین اخلاقی بعنوان حالتی ذهنی که در آن هر شک معقول مستثنی میشود، تأکید کرده و نوشته: مشخصه یقین اخلاقی آنست که هرگونه شک موجه یا معقول را حذف میکند. بدین ترتیب، او هر دو رویکرد را ادغام کرده و آنها را دو روی یک سکه معرفی میکند (Pius XII, 1942: n. 27, 339 & 342; Idem, 1941: n. 27, 423, 424 & 425).

مفهوم یقین اخلاقی در سیر تاریخی خود، و بعد از قرنهای هفدهم و هجدهم میلادی، بمرور برای اشاره به یقین درباره چیزی که خود را در عمل اثبات نموده، بکار میرفت؛ همچنین درباره هر نوع اعتماد ثابت شده بواسطه قیاس و قاعده‌ها و اعتماد به شهادت دیگران (Halbfass, 1974: p. 593). اصطلاح یقین اخلاقی در قلمرو حقوقی و در قرن نوزدهم، در زمانی که جان هرشل مفهوم «یقین عملی» را جایگزین آن کرد تا از ابهامات موجود در کلمه «اخلاقی» اجتناب شود، قدری اهمیت خود را از دست داد.

۶. مفهوم «یقین اخلاقی» در دوره معاصر (پس از قرن بیستم)

از میانه قرن بیستم به بعد و در دهه‌های گذشته، بار دیگر بحث بر سر مفهوم «یقین اخلاقی» با رویکردهای مختلف، رونق گرفته و در میان معرفت‌شناسان و فیلسوفان اخلاق، گفت‌وگوهای بسیاری در پی داشته است. بعضی فیلسوفان معاصر، با رویکردی مستقل به مفهوم یقین اخلاقی پرداخته و سعی کرده‌اند با توجه به داشته‌های فلسفی خود، نه با برجسته ساختن دیدگاه فیلسوفی بزرگ، دست به تحلیل و بررسی این اصطلاح بزنند (Chappell, 2015). از سوی دیگر، در دهه‌های اخیر، برخی از اندیشمندان دیدگاه‌های معرفتی فیلسوف شوریده‌سر اتریشی را دست‌مایه کار خود قرار داده و با رویکردی کاملاً ویتگنشتاینی به مفهوم یقین اخلاقی پرداخته‌اند (Hermann, 2015; Kober, 1997; Laves, 2021; Idem, 2020; Pleasants, 2015;) (Idem, 2009; Idem, 2008; Rummens, 2013; Brice, 2013). رویکرد ویتگنشتاینی به یقین اخلاقی اگرچه انتقادهایی را بدنبال داشته (Ariso, 2020; Brice, 2013)، اما باید اذعان نمود که این رویکرد در دهه‌های گذشته دست بالا و برتر را در میان علاقمندان به مفهوم یقین اخلاقی پیدا نموده است.

1. Pius XII
2. Roman Rota

رویکرد ویتگنشتاینی در باب مفهوم «یقین اخلاقی»

با توجه به گستردگی این بحث و شاخ و برگ پیدا کردن بی‌اندازه آن در چند دهه گذشته، در اینجا تنها به اختصار، به این رویکرد می‌پردازیم تا روشن شود که با توجه به سیر تاریخی، امروزه این مفهوم چه جایگاهی در سپهر اندیشه پیدا کرده است. دغدغه اندیشمندان دوره معاصر اینست که آیا مجموعه‌یی از گزاره‌هایی اخلاقی وجود دارند که هیچ استدلال، شاهد، شک و تردیدی در آنها کارگر نباشد و بطور کلی برای همه پذیرفتنی باشد؟ برای نمونه به گزاره‌های زیر توجه کنید:

(الف) کشتن کودکان نادرست است.

(ب) کشتن افراد بیگناه نادرست است.

(ج) کشتن افراد بیگناه غیر تهدیدکننده، نادرست است.

(د) برده‌داری نادرست است.

(ه) وفای به عهد لازم است.

اینها همه گزاره‌هایی هستند که برخی فیلسوفان برای نمونه‌یی از یقین اخلاقی به آنها استناد میکنند. یکی از این گزاره‌ها که شاید بیشترین همدلی را افزون بر فیلسوفان، در میان همه مردمان از هر دین، رنگ و نژاد، برانگیزد این گزاره است: «کشتن کودکان نادرست است». حال موقعیتی را فرض کنید که من در یک خیابان به شما که عابر هستید، کودکی مشخص را نشان میدهم و میگویم: «کشتن این کودک نادرست است». سخن بر سر اینست که چه چیزی این فرض را این‌اندازه عجیب و غریب جلوه میدهد؟ در این فرض ما شگفت‌زده میشویم، چرا باید کسی چنین چیزی بگوید و چه هدفی دارد؟ اصلاً مگر چه دلیلی وجود دارد که گمان کنیم کشتن یک کودک اشتباه نیست؟ از طرفی، آیا کسی میتواند در این گزاره که «کشتن کودک نادرست است» شک و تردید کند؟ آیا کسی که در این گزاره شک میکند را خطاکار میدانیم یا دیوانه؟ آیا یقینی که به درستی این گزاره داریم، مانند یقینی است که به درستی گزاره «این دو دست من است» داریم؟

در میان پژوهشگران علاقمند به ویتگنشتاین، تلاشهای بسیاری برای کار بست دیدگاههای معرفت‌شناسانه وی در کتاب در باب یقین،^۱ در حوزه معرفت اخلاقی صورت گرفته است. ویتگنشتاین^۲ در یک سال‌ونیم آخر عمر خویش، زمانی که بدعوت نرم

1. On Certainty
2. Wittgenstein



مالکم^۱ در ایتاکای^۲ آمریکا سکونت داشت، درگیر نوشتن مطالبی شد که بیش از پیش، رنگ‌وبوی معرفت‌شناسانه داشت. در باب یقین مرحله‌ی جدید از رشد و تکامل فلسفی ویتگنشتاین را به رخ کشید. این یادداشتها نیز اگرچه مانند دیگر آثار ویتگنشتاین، فهمشان دشوار است، اما دست‌کم روشن است که ویتگنشتاین بطور مشخص درباب چه چیز سخن میگوید و چه سیری را میپوید. بیجهت نیست که در دهه‌های گذشته، بسیاری از پژوهشگران در باب یقین را دستمایه پژوهشهای خود قرار داده و شرحها و تک‌نگاریهای بسیاری در اینباره نگاشته شده است. در باب یقین همچون گوهری است که هنوز صیقل داده نشده و آنچنانکه باید و شاید، درخشش آن آشکار نگشته، بلکه بیشتر وجه دشواری و خشن و زمخت بودن آن بچشم می‌آید؛ گویی این وظیفه شاگردان و شارحانی چون مالکوم است که بسان استادانی گوهرشناس، اندک‌اندک این گوهر را صیقل داده و فهم آن را برای علاقمندان به اندیشه ویتگنشتاین، آشکار سازند. بنابراین، در دهه‌های گذشته، در کنار نام دو کتاب بزرگ ویتگنشتاین، یعنی رساله منطقی فلسفی و تحقیقات فلسفی، نام شاهکاری سوم با عنوان در باب یقین نیز میدرخشد.

در یادداشتهای خود ویتگنشتاین میخوانیم: چیزهایی وجود دارند که گویی از تبار معرفتند، اما بگمان من، از تبار یقینند نه معرفت. او میان معرفت و مبانی آن تمایز مینهد. برای نمونه، این گزاره که «دستی که به بدن من متصل است، دست من است»، امری معرفت‌بخش نیست، زیرا چیزی وجود ندارد که بتواند دلیلی برای آن ادعا باشد (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷: فقره ۴۰). از سویی، روشن است که شکی در آن راه ندارد و برای من اثبات‌شده است. من با گذراندن زندگی روزمره و استفاده از دست خود، بطور شهودی و طبیعی نشان میدهم که به این امر یقین دارم. «این دست من است» یقینی است، مانند «زمین قبل از تولد من وجود داشته است» (همان: فقره ۸۴).

بنابراین، برخی گزاره‌هایی که ویتگنشتاین برشمرده، عجیب بنظر میرسد؛ گزاره‌هایی که ظاهراً تجربیند، اما نه تجربه‌ی جدید به‌ارمغان می‌آورند و نه معرفتی در پی دارند. این گزاره‌ها، امروزه و در میان پژوهشگران این حوزه، با عنوان «گزاره‌های لولایی»^۳ شناخته میشوند. ویتگنشتاین برای «گزاره‌های لولایی» جایگاهی ویژه در نظر گرفته است. او باور دارد که ما انسانها با وجدان خویش، گزاره‌هایی را می‌یابیم که خطا و اشتباه در آنها راه ندارد. آنها

1. Norman Malcolm
2. Ithaca
3. Hinge propositions

گزاره‌هایی هستند که کاملاً از شک مصونند. این گزاره‌های لولاهایی هستند که پرسشها و شکهایمان بر روی آنها میچرخند. «سؤالهایی که مطرح میکنیم و شکهای ما بر این امر متکیند که برخی گزاره‌ها از شک مستثنی هستند، گویی لولاهایی هستند که سؤالها و شکهای ما بر آنها میچرخند» (همان: فقره‌های ۴۰۳-۴۰۱ و ۱۶۲ و ۳۴۳-۳۴۱).

اکنون باید دقت نمود که بعضی شارحان ویتگنشتاینی مفهوم یقین اخلاقی، برخی از گزاره‌های اخلاقی را دارای چنین حال و احوالی میدانند؛ گزاره‌هایی درباب اخلاق که اگرچه شکل گزاره‌های اخلاقی را بخود میگیرند، اما نمیتوانند بعنوان گزاره‌های اخلاقی تلقی شده و به معرفت گزاره‌ی تبدیل شوند. بنابراین، برای نمونه، اگر کسی گزاره «کشتن افراد بیگناه و غیرتهدیدکننده اشتباه است» را بچالش بکشد، در این صورت، دلیلی داریم که او را یک عامل اخلاقی نالایق یا فاسد بدانیم (Pleasants, 2008: p. 255). همچنین بگفته‌ی عده‌ی، این اصطلاح نه مفهومی یکسره نسبی و نه مفهومی یکسره مطلق و طبیعی است، ما افزون بر یقینهای اخلاقی مطلق و طبیعی، یقینهای اخلاقی نسبی نیز داریم (Laves, 2020: p. 6). بنابراین و بر اساس رویکرد ویتگنشتاینی، گزاره‌های یقینی اخلاقی‌ی وجود دارند که بنیان و پایه‌ی دیگر معرفتهای اخلاقی ما را تشکیل میدهند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بر اساس تحلیلها و یافته‌های مقاله، میتوان نکات زیر را بعنوان نتیجه برشمرد:

۱. درباره‌ی خاستگاه «یقین اخلاقی»، باید به نام ژان گرسون اشاره کنیم. گرسون نشان داد که اگرچه داشتن معرفت خطاناپذیر در فرایندهای تصمیم‌گیری، غیرواقعی مینماید، اما میتوانیم برای رفتار خود، معرفت کافی را هدف قرار دهیم تا وجدانی آرام داشته باشیم. او اصطلاح یقین اخلاقی را برای سطحی مناسب از یقین، ابداع کرده و میگوید: یک گونه «یقین اخلاقی» وجود دارد که برای هدف ما لازم و کافی است و ما اینگونه یقین اخلاقی را زمانی داریم که در یادآوری و آزمودن وجدان خویش، درمی‌یابیم کاری را انجام داده‌ایم که هم صلاح‌دید خودمان و هم توصیه‌های خوب دیگران، آن را پیشنهاد میدهند.
۲. دکارت بر این باور است که توضیحات او، دست‌کم از نظر اخلاقی، یقینی بنظر میرسد و یقین اخلاقی را به این صورت تعریف میکند: یقینی که برای تنظیم رفتار ما کافی است، یا به‌اندازه‌ی یقینی است که ما در مورد مسائل مربوط به رفتار زندگی خود داریم، که معمولاً هرگز در آن شک نمیکنیم. همچنین رهگیری مفهوم «یقین اخلاقی» در اندیشه‌ی لاک را باید در دیدگاه او درباب مفهوم «یقین واقعی» جستجو نمود. او یقین



مطلق و یقین اخلاقی را ذیل مفهوم «یقین واقعی» می‌گنجانند.

۳. مفهوم یقین اخلاقی در مسیر تاریخی خود و در سپهر دین مسیحیت، مسیری جالب پیموده است. در اصطلاح قانون کلیسایی، اصطلاح «یقین اخلاقی» برای توصیف وضعیت ذهنی قاضی در یقین به اینکه آیا متهم در حقیقت مجرم است یا نه، یا اینکه اظهار ادعایی که توسط شاکی ارائه شده، آیا واقعاً درست است یا خیر، استفاده می‌شود.

۴. برخی از تصمیم‌گیران در کلیسا بر این باور بودند که یقین اخلاقی هر شبهه‌مکنی را رد نمی‌کند، بلکه هر شبهه معقول را از بین می‌برد. بنابراین، یقین اخلاقی بعنوان یقینی که باید معقول باشد، مشخص می‌شود. این نکته در فقه انگلیسی-آمریکایی، در اواخر قرن هجدهم بوجود آمد. پیش از آن، هیئتهای منصفه عمدتاً وظیفه داشتند صرفاً فراتر از هر گونه شک تصمیم بگیرند، یعنی هر زمان که در طول داورى، شک و شبهه‌ی، از جمله شکهای غیرمنطقی پیش می‌آمد، حکم به تبرئه داده می‌شد. اما امروزه فقط باید به شک و تردیدهای معقول توجه کرد.

۵. در دهه‌های گذشته، بار دیگر بحث بر سر مفهوم «یقین اخلاقی» رواج یافته است. برخی از شارحان ویتگنشتاین، بر اساس نکات او در درباب یقین، بعضی از گزاره‌های اخلاقی را نمونه‌های یقین اخلاقی میدانند.

پی‌نوشتها

۱. Jean Gerson (1363-1429)؛ درباب اندیشه‌های گرسون کتابهای مختلفی نگاشته شده است؛ یکی از مهمترین آنها، مجموعه مقالاتی است که مگوایر جمع‌آوری نموده است: McGuire, B. (2006). *A Companion to Jean Gerson*. Brill
- درباب اندیشه گرسون بنگرید به: Hobbins, 2023; Mazour-Matusevich, 2023; McGuire, 1998; Brown, 2009.
۲. Neo Pyrrhonism؛ پیرهون فیلسوف کلاسیک یونان باستان، بعنوان اولین فیلسوف شکاک و بنیانگذار پیرهونیسیم شناخته می‌شود (Burnyeat, 1983; Bett, 1994).
۳. برای آشنایی بیشتر با دیدگاههای ژان گرسون درباره اصطلاح «یقین اخلاقی» بنگرید به: Schüssler, 2009.
۴. در ترجمه مطالب آورده شده از کتاب گفتار در روش، افزون بر مراجعه به ترجمه انگلیسی، ترجمه محمدعلی فروغی را نیز پیش چشم داشتیم و جالب آنکه در همین نقل قول از دکارت، فروغی در پاورقی تفاوت میان «یقین اخلاقی» و «یقین متافیزیکی» را گوشزد کرده است (دکارت، ۱۳۸۶: ۶۲۸).
۵. برای پی بردن به این مسئله و اهمیت آن در قرن هفدهم به نوشته‌های درخشان و خواندنی شپیرو در اینباره (Shapiro, 1985) بنگرید.

۶. بوئسفلگ بخوبی این معنی را در فصل هفتم کتاب خود (Boespflug, 2023) روشن ساخته است.
۷. بررسی تاریخی «یقین اخلاقی» و نحوه داوری در کلیسای کاتولیک و مقایسه آن با معیارهای مورد استفاده در حقوق سکولار، میتواند موضوعی جذاب برای علاقمندان به این بحث باشد که بررسی و توضیح آن از حوصله این اثر خارج است.

منابع

- پاپکین، ریچارد؛ استرول، آروم (۱۳۸۰) کلیات فلسفه ترجمه سیدجلال‌الدین مجتوبی، تهران: حکمت.
دکارت، رنه (۱۳۸۶) سیر حکمت در اروپا، بضمیمه گفتار در روش، ترجمه محمدعلی فروغی، تهران: نیلوفر.
کاپلستون، فردریک (۱۳۸۲) تاریخ فلسفه ج ۵، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، تهران: علمی-فرهنگی و سروش.
لاک، جان (۱۳۸۷) تلخیص جستاری در خصوص فاهمه بشری، ترجمه رضازاده شفق، تهران: شفییعی.
----- (۱۳۹۴) جستاری در خصوص فاهمه بشری، ترجمه کاوه لاجوردی، تهران: نشر مرکز.
ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۸۷) در باب یقین، ترجمه مالک حسینی، تهران: هرمس.
مگی، برایان (۱۳۹۴) فلاسفه بزرگه ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.
Ariso, J. M. (2020). Why the Wrongness of Killing Innocents is Not a Universal Moral Certainty. *Philosophical Investigations*, pp. 12-10; doi.org/10.1111/phn.12298
Aristotle, (1966) *The Nicomachean Ethics*. trans. by D. Ross, Oxford University Press.
Bett, R. (1994). What did Pyrrho think about the nature of the Divine and the Good? *Phronesis*, vol. 39, pp. 303-337.
Boespflug, M. (2023). *Locke's Twilight of Probability: An Epistemology of Rational Assent*. New York: Routledge
Brice, R. G. (2013). Mistakes and Mental Disturbances: Pleasants, Wittgenstein, and Basic Moral Certainty. *Philosophia*, vol. 41, pp. 477-487; doi.org/10.1007/s11406-012-9385-2.
Brown, C. (2009). *Pastor and Laity in the Theology of Jean Gerson*. Cambridge University Press.
Burnyeat, M. (1983). *The Skeptical Tradition*. Berkeley: University of California Press.
Chappell, S. (2015). Moral Certainties. in *Intuition, Theory, and Anti-Theory in Ethics*, Oxford University Press, pp. 186-209; DOI 10.1111/japp.12182
Descartes, R. (1985) *The Philosophical Writings of Descartes*. vol. 1. trans. by J. Cottingham, R. Stoothoff & D. Murdoch. Cambridge: Cambridge University Press.
Gerson, J. (1883). *The Snares of Devil*. London: Thomas Richardson.
Hahn, J. (2019). Moral certitude: merits and demerits of the standard of proof applied in Roman Catholic Jurisprudence. *Oxford Journal of Law and Religion*, vol. 8, pp. 300-325; doi10.1093/ojlr/rwz012.
Halbfass, W. (1974). *Historisches Wörterbuch der Philosophie*. Gewißheit. in J. Ritter (ed.), vol. 3. Basel/Stuttgart: Schwabe, pp. 5923-594; doi.org/10.30965/9783846749388



- Hermann, J. (2015). *On Moral Certainty, Justification and Practice: A Wittgensteinian Perspective*. Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Hobbins, D. (2009). *Authorship and Publicity Before Print: Jean Gerson and the Transformation of Late Medieval Learning*. University of Pennsylvania Press.
- Hubert, M. (2024). The History of Moral Certainty as the Pre-History of Typicality. in A. Bassi, S. Goldstein, R. Tumulka & N. Zanghi (eds.). *Physics and the Nature of Reality: Essays in Memory of Detlef Dürr*, Heidelberg: Springer.
- Kober, M. (1997). On Epistemic and Moral Certainty: A Wittgensteinian Approach. *International Journal of Philosophical Studies*, vol. 5, pp. 365-381; DOI10.1080/09672559708570863
- Laves, S. (2020), Between Realism and Relativism: Moral Certainty as a Third Option. *The Philosophical Forum*, vol. 51, no. 3, pp. 297-313; <http://dx.doi.org/10.1111/phil.12260>
- (2021). Why the Wrongness of Killing Innocent, Non-threatening People is a Universal Moral Certainty. *Philosophical Investigations*, DOI: 10.1111/phin.12323, 1-14.
- Locke, J. (1997). *An Essay Concerning Human Understanding*. ed. by R. Woolhouse. London: Penguin.
- Mazour-Matusevich, Y. (2023). *The Early Modern Reception of Jean Gerson*. Berpols.
- McGuire, B. (1998). *Jean Gerson: Early Work, Classics of Western Spirituality*. Paulist Press.
- (2006). *A Companion to Jean Gerson*. Brill.
- Pius XII, (1941). Address to the Roman Rota. *Acta Apostolicae Sedis*, 33, 421.
- (1942). Address to the Roman Rota. *Acta Apostolicae Sedis*, 34, 338.
- Pleasants, N. (2008). Wittgenstein, Ethics and Basic Moral Certainty. *Inquiry*, vol. 51, no. 3, pp. 241-267, <http://dx.doi.org/10.1080/00201740802120673>
- (2009). Wittgenstein and Basic Moral Certainty. *Philosophia*, vol. 37, pp. 669-79; <http://dx.doi.org/10.1007/s11406-009-9198-0>
- (2015). If Killing Isn't Wrong, Then Nothing Is: A Naturalistic Defence of Basic Moral Certainty. *Ethical Perspectives*, vol. 22, pp. 197-215; dx.doi.org/10.2143/EP.22.1.3073462
- Reed, B. (2011). Certainty. *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, <https://plato.stanford.edu/archives/win2011/entries/certainty/>
- Rummens, S. (2013). On the Possibility of a Wittgensteinian Account of Moral Certainty. *The Philosophical Forum*, vol. 44, no. 2, pp. 125-147; DOI 10.1111/phil.12006
- Schüssler, R. (2009). Gerson, Moral Certainty and the Renaissance of Ancient Scepticism. *Renaissance Studies*, vol. 23, no. 4, pp. 445-462; <http://www.jstor.org/stable/24419382>.
- Shapiro, B. J. (1985). *Probability and Certainty in Seventeenth Century England*. Princeton: Princeton University Press.
- Simmons, A. (2001). Sensible Ends: Latent Teleology in Descartes' Account of Sensation. *Journal of the History of Philosophy*. vol. 39, no. 1, pp. 49-75; DOI 10.1353/hph.2003.0085
- Stankiewicz, A. (2005). Moral Certainty and the Search for the Objective Truth. [vatican.va/roman_curia/pontifical_councils/intrptxt/documents/rc_pc_intrptxt_doc_20050208_pre seznt-dignitas-connubii_en.html](http://vatican.va/roman_curia/pontifical_councils/intrptxt/documents/rc_pc_intrptxt_doc_20050208_pre_seznt-dignitas-connubii_en.html)